

دفتر تقلید ۵

برنامه‌ی نمایشجات تخت حوضی از رادیو تهران

www.ketab.ir

گردآوری

مهدی صفاری نژاد

داریوش نصیری

سرشناسه	: صفاری نژاد، مهدی، ۱۳۶۳، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: دفتر تقلید ۵ برنامه‌ی نمایشجات تخت‌حوضی از رادیو تهران / گردآوری مهدی صفاری نژاد، داریوش نصیری
مشخصات نشر	: تهران، انتشارات نمایش، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۴ ص.
فروست	: انتشارات نمایش؛ ۵۷۶
شابک	: ۷۵۰۰۰ ریال: ۰۰۶-۷۹۷۳-۹۷۸۶۲۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: برنامه‌ی نمایشجات تخت‌حوضی از رادیو تهران
موضوع	: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
موضوع	: Persian drama -- 20th century -- Collections
موضوع	: نمایشنامه مذهبی فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
موضوع	: Religious drama, Persian -- 20th century -- Collections
شناسه افزوده	: نصیری، داریوش، ۱۳۵۹، گردآورنده
رده‌بندی کنگره	: PIR ۴۳۳۳
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۲/۶۳۰۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۵۵۹۱۲۴



انتشارات نمایش (۵۷۶)

دفتر تقلید ۵

گردآوری: مهدی صفاری نژاد، داریوش نصیری

ناشر: انتشارات نمایش

صفحه‌آرا: شیما تجلی

طراح جلد: بهرام شادانفر

تیراژ: ۳۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

چاپ و صفحه‌بندی: مجتمع چاپ سازمان فرهنگی سیامتی کوثر

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

شابک: ۷۵۰۰۰-۷۹۷۳-۹۷۸۶۲۲

فهرست

۹	مقدمه
۱۳	بارگاه احمد
۲۷	حکیم قلابی
۵۵	ماشین بی صدا
۹۳	کنیز فروش
۱۱۹	یار خوشگل
۱۴۱	قضا و قدر
۱۸۷	قمار
۲۱۹	دختر لال
۲۳۵	مرتاض
۲۶۹	حاکم و سه دزد
۳۱۷	دختر همسایه
۳۳۹	درویش
۳۶۷	سالی یک دروغ

مقدمه

۲۱ اسفندماه ۱۳۹۱ در باغ موزه قصر به همت پیمان شیخی^۱ و دوستداران آقاسعدی افشار، برنامه‌ای به نیت گلریزان - هزینه‌های بیمارستان خیلی خیلی زیاد شده بود - ترتیب داده شد. برنامه برگزار شد و پول زیادی جمع نشد اما در اخبار باز نام سعدی افشار پیچید.

در آن مراسم من سیاه‌پوش - مبارک - سدم و در خوشامدگویی و اهدای لوح و... کمک کردم. مراسم تمام شد همه خداحافظی کردند و آرزوی سلامتی برای آقا سعدی و... در پایان رفتم تا صورتم را بشویم و لباس تعویض کنم ولی کلیددار نبود و در قفل بود. از آنجا خواستم به بندهای دیگر موزه - زندان - بروم اما نگهبان شب گفت کلیدها را ندارد. آمدم تا با آب شیری که در حیاط بود صورتم را بشویم اما با سردی هوا و آب سرد، سیاهی صورتم پاک نمی‌شد و از طرفی آقاسعدی و رضامندی منتظرم بودند. رفتم سراغ آن‌ها و گفتم: «شما برید منم یه کاری می‌کنم». آقاسعدی نگاهی کرد و لبخندی زد و گفت: «یاد روزی افتادم، اجرایی در روستا که آخرش با برف صورتمو پاک کردم. برو سوار شو تا یه جایی دم در

خونه می‌رسونیمت». همه خندیدیم... سوار شدم، سکوت عجیبی در پیکان آقا رضا حکم‌فرما بود. کمی که دور شدیم گفتم: «آقا رضا یه جایی همین کنار منو پیاده کن ماشین می‌گیرم میرم». آقاسعدی گفت: «آخه اینجوری؟!». گفتم: «اشکال نداره اینم یه تجربه برام می‌شه». رضامندی نگه داشت. رفتم کنار پنجره‌ی جلویی تا خداحافظی کنم. آقاسعدی یه پولی گذاشت کف دستم و گفت «درست بگیر، پیاده نری» و از جیب کتش هم سی‌دی‌ای به من داد و گفت: «نمی‌دونم چیه؟ امشب یکی بهم داد گفت صدای شما توش بوده. من که صدای خودمو خودم گوش می‌کنم و رضا هم زیاد صدامو گوش می‌کنه بسشه، به درد تو می‌خوره» و رفتند.

حالا من مونده بودم کنار خیابان و نگاه آدم‌هایی که با ماشین شیشه بالا رد می‌شدند و سر تکان می‌دادند و می‌رفتند. برایم جالب بود. ماشین شاسی بلندی نگه داشت و شیشه را داد پایین، دود سیگار برگش را بیرون داد و ده هزار تومانی را تکان داد. گفتم: «آقا من کدا نیستم این پولم ببر خونه زن و بچه‌ها گشنه نمونن»، زیر لب یه چیزی گفت و گازش رو گرفت و رفت. کمی جلوتر آمدم، دست جلوی ماشین‌ها می‌گرفتم و درست‌گویان منتظر بودم اما ماشینی نمی‌ایستاد تا... پیکان جوانانی نگه داشت و در عقب را باز کرد: «سیا بیا بالا». پیرمرد خوش‌مشرقی بود، وقتی قضیه را شنید کلی خندید. همین جوری که حرف می‌زدیم، من کیفم را می‌گشتم و بولی نبود... چرا؟ نمی‌دونم. گفتم: «آقا دم در خونه پیاده بشم از تو خونه پوتون رو می‌دم». دم در خونه کیفم را تو ماشین گذاشتم و رفتم. دل تو دلم نبود که «یکهو نره» اما شده بود دیگه، سریع رفتم بیرون کرایه را دادم و آقارفت. اومدم داخل نفس راحتی کشیدم... عجب شب خاطره‌انگیزی بود.

بعدها در گپی با داریوش نصیری شنیدم در ابتدای دهه ۵۰ خورشیدی

از رادیو تهران، نمایش‌های سیاه‌بازی پخش می‌شده و آقای جواد انصافی^۱ نیز در صحبت‌هایشان به این موضوع اشاره کرده‌اند. گفتم «کاش می‌شد شنید یا متن‌هاشون رو خونند» و یاد سی‌دی که از آقا سعدی گرفته بودم افتادم.

سی‌دی سندی صوتی بود که در آن صدای آقاسعدی و سیدحسین یوسفی و ... هنگام اجرای برنامه ضبط شده بود. با کمک همدیگر برنامه‌های ضبط شده را روی کاغذ پیاده و برای چاپ آماده کردیم و این شد مجموعه‌ای که پیش روی شماست. در این آثار کلمات و جملاتی استفاده می‌شود که از نظر ادبی صحیح نیست اما ما با وفاداری به اجراها همان را نوشتیم. با مرور این متن‌های رادیویی می‌توان این تقلیدها را با توجه به دسته‌بندی بهرام بیضایی در مورد قصص تخت‌حوضی^۲ از یکدیگر تفکیک کرد و بسیاری از فنون مضحکه و سیاه‌بازی چون «تکرار»، «تضاد»، «نوا درآوردن»، «پکری»، «کنایه»، «نعل وارونه» و «حرف ترخوف» و... را در آن‌ها تشخیص داد. در پانویس‌ها سعی بر آن داشته‌ایم که به این فنون

۱- سیاه‌باز پیشکسوت و پژوهشگر نمایش‌های ایرانی

۲- دسته‌بندی بیضایی موارد ذیل را شامل می‌شود: ۱- تقلیدهای تاریخی و اساطیری که در آن‌ها اشخاص بازی و ماجرای بازی همه از افراد و ماجراهای شناخته‌ی اسطوره‌ها و تاریخ برگرفته شده‌اند. ۲- تقلیدهای مربوط به زندگی روزمره که در آن‌ها اشخاص اصلی بازی همه از طبقات موجود و مردم هم عصر بازی بودند. سرمایه‌ی بازیگر برخورد روزانه او با نادرستی‌های شرایط و عوامل و مردم گوناگون بود و هنرش در کشف و بیرون کشیدن و باز نمودن آن چیزهای غیرعادی که از شدت تکرار عادی شده بود و درشت کردن عیب‌ها و کمبودها به نحوی خنده‌آور بود. ۳- تقلیدهای تخیلی که گرچه اشخاص و هدف بازی در آن‌ها قابل باز شناختن بود، ولی کل بازی یک حالت زندگی و تجرد از محیط را داشت و انگار به سوی تخیل و آرزو کشیده می‌شد. ۴- تقلیدهای شبه اخلاقی: داستان اخلاقی و آموزنده.